

دشمنان نام افغان و افغانستان کیها اند؟

خوچي دامخکه آسمان وي خوچي داجهان ودان وي

خوچي ژوندپه دي جهان وي خوچي پاته يو افغان وي

تل به دا افغانستان وی!

ابیات بالا، بندی از سرود ملی افغانستان در عهد ریاست جمهوری سردار داودخان است که در هر مدرسه و مکتب و در هر محفل و مجلس رسمی، خوانده میشد و حاضرین به احترام آن به پا می ایستادند. این سرود که طنینش تا هنوز گوش جان هرافغان را نوازش میکند، متأسفانه برخی ها بخاطر اینکه چرا در آن کلمه "افغان" بکار رفته و اسم سایر اقوام بازتاب نیافته است؟ [در حالی که لفظ "افغان" به حیث هویت ملی برای همه باشندگان افغانستان در قوانین اساسی کشور از ۱۹۲۲ ببعده مسجل شده است] بر آن سرود اعتراض کردند و با دلایل غیر موجه، سرانجام بجای آن سرود دیگری را پذیرا شدند و رسمیت دادند که بیشتر سرود مذهبی است تایک سرود ملی.

از چند دهه بدین سو موضوع تغییر نام افغانستان و تغییر هویت ملی در برخی از حلقات روشنفکری غیر پشتون به بحث گرفته شده و بالاخره در نشرات برونمرزی از سوی قوی کوشان مدیرمسئول هفته نامه امید، و از جانب لطیف پیرام [مدعی ریاست جمهوری افغانستان]، مطرح شد که افغانستان یعنی وطن افغانها و افغان یعنی پشتون. و بنابراین نام "افغانستان" از سایر اتنیک ها سلب هویت کرده است، پس اتنیک های غیر پشتون نباید خود را "افغان" بگویند و برای تبیین هویت خود باید کلمه "افغانستانی" را بکار ببرند تا بدین وسیله نشان داده باشند که "افغان" نیستند، بلکه باشند افغانستان اند. همچنان آنها مدعی شدند که نام افغانستان، یک نام جدید است و پیش از آن این سرزمین بنام "خراسان" و "آریانا" یاد میشده که سابقه آن نامها به دوران قبل از اسلام و قبل از میلاد میرسد. پس باید نام افغانستان، به "خراسان" یا "آریانا" تعویض گردد. یکی از جرایدی که پیوسته و بلاوقفه این شیپور را از امریکا پُف میکند "هفته نامه امید" به مدیریت آقای قوی کوشان منسوب به پنجشیر است.

لطیف پدram [۱]، طرح کننده تعویض نام افغانستان، و هویت ملی افغانها به پیشباز انتخابات ریاست جمهوری خود میگفت: «... افغانستان يك نام جعلی است... تغییر نام افغانستان به "خراسان" و "آریانا" در میان حلقات غیرپشتون مطرح است... اقوام غیر پشتون نه این اسم را دوست داشتند و نه در ضمیر خود آن را پذیرفته بودند...» [۱]

آقای پوهنیار کهگدای که در امریکا نشسته و به هر که دلش خواست، القاب بلند بالای "فرهنگ سالار"، «دانش سالار»، «مقاومت سالار»، «مرد سالار»، «جنگ سالار» و غیره و غیره اعطا میکند، باری با نفرت شدید از قوم و فرهنگ پشتون در سرمقاله یکی از شماره های ماهنامه کاروان نوشته بود: «بدبختی ها و سیاه روزی ها و بدشگونی های بیشماری که در این يك قرن و ربع نصیب مردمان ما شده در هیچ دورانی چنین نبوده»، «يك قرن و ربع سرزمین ما را دیگران برای ما افغانستان نامیدند...»، «در قانون اساسی سابق و فعلی نام يك طایفه را بر دیگران جبراً گذاشتند.» (منظور کهگدای از این «طایفه» پشتون ها است) و سپس تعویض هر چه زودتر نام افغانستان را به آریانا و یا به هر نام دیگر (بجز افغانستان) پیشنهاد میکند: «نام کشور به آریانا تعدیل شود.» [۲]

نویسنده ملی گرای افغان، جناب داکتر میر عبدالرحیم عزیز در مقالتهی ممتع زیر عنوان «سیرسیاسی و تاریخی توطئه های استعماری در محو هویت ملی و تغییر نام افغانستان» به طور دقیق نامها و دستان دخیل در این حرکت ضد ملی را افشا نموده که در سایت افغان-جرمن قابل دریافت است. و همچنان نویسنده توانمند افغان رؤوف روشنائی، تحت عنوان "درنگی بر پاره ای از نوشتار آقای کهگدای" جواب کوبنده ای به آقای کهگدای داده است که در افغان رساله و همچنان در سایت "راوا"

۱ - بگفته داکتر خاکستر، لطیف پدram در نیمه اول سالهای ۱۳۶۰، در روزنامه " حقیقت انقلاب ثور" [نشریه کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان] با مدیریت محمود بریالی، مسوولیت " شعبه مارکسیسم و لنینیسم" و بعد تر معاونیت ان نشریه را به عهده داشت. و اندکی بعد تر، در سال ۱۳۶۸ از دولت پرید و با شورای نظار پیوست و در آنجا هفته نامه " پیام مجاهد" را پی افگند. آنها درست پس از پیوستن " سازاییان و سفزاییان" با دولت داکتر نجیب. (سایت اریانی زیر نام داکتر خاکستر دیده شود.)

شوالیه سیاه (Showwalye syah) در برنامه جنبش ضد اشرار در مورد لطیف پدram گفتنی های جالبی دارد که در لینک ذیل قابل دیدن است:

۲۶۲۶۴۴۲۳۰۱۶۳۰۴۴ <https://www.facebook.com/watch/?v=>

۲ - افغان رساله، شماره می- جون ۲۰۰۴، ص ۱۴

۳ - ماهنامه کاروان، شماره ۱۰۱ (سایت راوا)

به نشر رسیده که باتحلیل جامعه شناسانه همراه است. [۴]

بدبختانه نشریاتی چون هفته نامه امید، پیام مجاهد، جریده فروغ، ماهنامه کاروان، و در جمله سایتهای انترنتی "سایت خاوران" و "سایت سرنوشت" و در کتابهای چون: "تاریخ وزبان در افغانستان" ازنجیب مایل هروی، و کتاب «افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان» از چنگیز پهلوان ایرانی، و از استادان پوهنتون کابل پوهاندجلال الدین صدیقی با نشر کتاب "قبیله سالاری" و حواشی بر کتاب "افغانستان در دایرة المعارف تاجیک" و استادان دیگری چون اکادمیسین داکتر جاوید بانشر کتاب "اوستا" در ۱۹۹۹ و میر محمد صدیق فرهنگ با چاپ کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» به درجات متفاوت به تفرقه ملی در افغانستان دامن زده اند.

چنگیز پهلوان که مدتها در دره پنجشیر با احمدشاه مسعود همکاسه بوده در کتاب خود مینگارد: «جهان بینی پشتونیزم نوعی جهان بینی عشیره ای است که با اتکا به شیوه های پدر سالارانه عمل میکند و با جهان بینی مودرن و حقوق شهروندی بیگانه است. از نظر متفکران پشتونیزم تمامی مردم افغانستان حیات و حیثیت خود را باید مدیون پشتونان بدانند و باید بپذیرند که کسی جز پشتونان نمی تواند و نباید بر افغانستان حکومت کنند.» [۵] این برداشت و تحلیل چنگیز پهلوان دید نفرت بار او را نسبت به پشتونها آشکار میکند، در حالی که او از صحبت خود با هیچ شخصیت فرهنگی پشتون نام نبرده است، پس او از کجا دانست که پشتونها در مورد مردم و کشور خویش چگونه می اندیشند؟ ممکن است این برداشت را او از صحبت با لطیف پدram دشمن شماره یک قوم پشتون و یا از احمدشاه مسعود گرفته باشد. چرا از احمدشاه مسعود گرفته باشد؟

بروس ریچاردسن به استناد کتاب: *I is for Infidel-From Holy War to Holy Terror-* (صفحه ۱۰۰) نوشته خانم "کاتی گانون" *Kathy Gannon* که مدت ۱۸ سال در مورد افغانستان مطلب نوشته، در مورد سیاست پشتون زدائی مسعود مینویسد که: «مسعود یک شخص پراگماتیک بود و قراردادهای زیادی با اتحادشوروی امضاء کرد و در سالهای اول تجاوز و اشغال شوروی گروه های قوم پشتون را از دره های متصل به کوه های هندوکش که وطن آبائی او بود، نابود ساخت تا قدرت و تسلط مستقل خود را در شمال مستقر سازد و نشان بدهد که تاجکها در شمال کشور بی رقیب میباشند.» [۶]

۴- افغان رساله، اپریل- می ۲۰۰۵

۵- چنگیز پهلوان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، ص ۱۳۹

۶- آئینه افغانستان، شماره ۱۰۱، ص ۴۹

هرچند شورای نظار توان نابودی پشتونها را از جغرافیای افغانستان ندارد و آنها امتحان خود را در برابر یکی دوهزار طالب در ۱۹۹۶ داده اند و از کابل وارگ سلطنت مجبور به فرار تا قریه خواجه بهاء الدین درکنار آمودریا شدند، و اگر حادثه ناگوار ۱۱ سپتامبر تا چند هفته دیگر رخ نمیداد، شاید آنها را که در خواجه بهاء الدین پنهان شده بودند، از ترس پورش چند نفر طالب همگی خود را به دریای آمو می انداختند.

برخی از تندروان همین گروه، حتی عقب ماندگی و فقر و بدبختی کشور را محصول نام افغانستان دانسته و آن را حامل و عامل اصلی تیره روزی مردم در طول مدت ایجاد کشوری بنام افغانستان می شمارند. چنانکه کسی بنام "چهره نما" در نشریه فروغ چاپ تورنتو [۳] با کمال بلاهت نوشته میکند: « برخلاف آنچه دیگران می اندیشند، من بدین باورم که بدبختی کشور ما نه از کودتای داؤدخان شروع شده و نه از روزهای ۷ و ۸ ثور. بلکه این روزهای سیاه محصول ریشه های ستبری است که در عمق افغانستان نهفته میباشد. به پنداشت من سال ۱۷۴۷ میلادی را باید یک روز شوم و سرآغاز تمام بدبختی های بیش از دونیم قرن وطن شناخت.»

یکی از هموطنان آگاه ماجواب محکمی به این چهره نمای بد چهره داده است که در شماره های ۸۵ و ۸۶ ماهنامه "مردم افغانستان" چاپ امریکا و نیز در افغان رساله (شماره های اپریل و جون و جولای و اگست ۲۰۰۵ در تورنتو) کانادا به چاپ رسیده است، مگر من جواب این آقا را تحت نام «نگاهی به دوران خوشبختی؟ افغانستان قبل از ۱۷۴۷» در مقاله ای به بررسی گرفتم و در سایت های "افغان-جرمن آن لاین" و "دعوت نت" و "مهر" و "تول افغان" و "ژواک" و غیره به نشر سپرده ام. تا دیده شود که دوران قبل از ۱۷۴۷ چگونه دوران خوش و خرمی بوده است که آقای چهره نما در حسرت آن می سوزد و می سازد.

مضحکتر از این طرز دید، طرز دید یک داکتر از همین گروه است. این داکتر که خود را "لعل زاد" می نامد، اساساً منکر تاریخ و جغرافیای افغانستان قبل از امیر عبدالرحمن خان است. وی در سایت آریائی خوابهای را تعبیر میکند که هیچ آدم خواب برده بی اگر اندک سواد هم داشته باشد به آن باور نمیکند. داکتر لعلزاد صاف و پوست کنده مینویسد: « شگفت آور است که یک تعداد تاریخ نگاران درباری و تاریخسازان سرکاری مبداء ایجاد افغانستان کنونی را سال ۱۷۴۷م یعنی بقدرت رسیدن احمدخان رئیس قبیله ابدالی در کندهار میدانند، در حالیکه در واقعیت امر تا زمان عبدالرحمن، دولتی و یا کشوری با نام (افغانستان) نه تنها در تاریخ بلکه حتی در جغرافیه نیز وجود ندارد.» [۴]

۷ - فروغ، شماره ۳۷، ماه اکتوبر ۲۰۰۴ میلادی

۸ - سایت آریائی، آرشیف مسائل سیاسی

نوشته‌هایی از این دست تهوع برانگیز است و از خواندن آنها آدم هر قدر با حوصله هم باشد، حوصله اش سر میرود و از خودمی پرسد که چگونه کسی که سند دکتورا دارد، میتواند یک چنین کلام پوچ و لایعنی را به نگارش آورد؟ به این داکتر باید خاطر نشان کرد که جناب، اگر از نظر شما، بالفرض تاریخ‌های استادک‌هزاد و تاریخ‌های پوهاند حبیبی، و تاریخ‌های پوهاند داکتر حسن کاکر و تاریخ‌های ملا فیض محمد هزاره، و تاریخ میرمحمدصدیق فرهنگ، همگی تاریخ‌های سرکاری و تاریخ‌سازی شده و غیر قابل اعتماد باشند، آیا تاریخ مرحوم غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) که مولف آن نیم عمر خود را در زندان‌های نادرشاه و ظاهرشاه گذرانده است، و بار بار در خارج از کشور تجدید چاپ شده، باز هم یک تاریخ بی اعتبار سرکاری است که جناب‌شان بخود زحمت نداده تا یک بار آنرا بخواند و بداند که افغانستان هم مثل کشورهای منطقه از خود تاریخ و تمدنی درخشان داشته، و جغرافیای آن نیز درخشان و بسیار پهناورتر از جغرافیای کنونی بوده است. و نام آن یک نام جعلی و ساخته‌گی نیست.

تاریخنامه هرات تألیف در ۷۱۸ هجری بیش از سی مرتبه نام افغانستان را ذکر کرده و حمدالله مستوفی در تاریخ‌گزیده (تألیف ۷۳۰ هجری) در بسی از صفحات خود از محاربات افغانان با شاهان آل مظفر در حدود سال ۶۵۰ هجری و همچنان عبدالرزاق بن اسحاق سمرقندی مورخ عهد تیموری در مطلع السعیدین و مجمع البحرین خود از افغانستان به عنوان جزئی از قلمرو تیموریان یاد کرده است.

همان گونه که حق نداریم، به کم سابقه دارترین اقوام ساکن در این کشور، حتی به آنهایی که بعد از اشغال بخارا از سوی بلشویکها به افغانستان پناه آورده اند، بگوئیم که چون ریشه تاریخی شما در این کشور عمیق نیست، پس نباید به عنوان رئیس جمهور و یا صدراعظم و یا نماینده مجلس خود را کاندید کنید، به همین سان هیچکسی هم حق ندارد به پشتونها که یکی از اقوام تاریخی و بزرگ این کشور است بگوید: از شمال بر خیزید و به جنوب بنشینید و یا از غرب به شرق بروید! یا بگوید: چون پشتونها دارای خاستگاه قبیلوی و یا ذهنیت قبیلوی هستند، پس شایستگی ندارند تادر رهبری این کشور قرار بگیرند.

شیخ آصف محسنی از رهبران شیعه افغانستان باری گفته بود: «زه اول افغان یم، بیا شیعه!» (من اول افغان استم و بعد شیعه!) «سازمان فدائیان افغانستان» از پیروان آیت الله شیخ آصف محسنی، در سال ۱۳۷۵ به جواب نشرات تفرقه افگنانه «امید» مقالت مفصلی تحت عنوان «در باره فاحشه نامه امید» نوشت که در آغاز آن، این سه نکته جلب توجه میکند:

۱- افغانستان ناموس ملی غیر قابل قسمت همه ماست، همگی یک براریم.

۲- زه اول افغان یم، بیا شیعه! (آیت الله شیخ آصف محسنی)

۳- ضد افغانستان، بی ناموس است.

پس از این نکات، نویسنده بحث تاریخی و جامعی دارد در مورد چگونگی پیدایش حرکت "ستم ملی" در افغانستان و سپس از ستم ملی چنین تعریفی بدست میدهد: "ستم ملی" که در مرحله اول جنبه احساساتی داشت و از طرف روسها و شوروی ها برای پشتون دشمنی خلق شده بود، طی یک قرن و مخصوصاً هشتاد سال اخیر تکامل کرد و در این اواخر به یک استراتیژی تبدیل شده است. "ستم ملی" امروز کدام حرکت فقط ضد پشتونی نیست، بلکه اینها ضد هر آنچه که به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و لواحق آن یعنی قوم گرایی (افغانیت، پشتون بودن، هزاره و ازبک و بلوچ و تاجک بودن و غیره)، مذهب، فرهنگ و تاریخ (که تمامیت و سلامت خاک و هویت ملی ما را تثبیت و مستند میکند) تعلق دارد عمل میکنند. قابل توجه اینست که هر که طرفدار تجزیه افغانستان است و آگاهانه و نا آگاهانه برای اهداف استراتژیک بیگانه (چه شرق و چه غرب) کار میکند و تاریخ را مسخ میکند و خراسان بازی میکند، نفاق ملی را به خاطر تجزیه دامن میزند، طرفدار فدرالیسم و تجزیه افغانستان است، اتحاد و برادری اقوام را برهم میزند و دولت ملی را نمیخواهد و... ستمی است. چه پشتون باشد، چه تاجک و غیره و چه شامل حزب سازا و اصول باشد چه نباشد.

نویسنده مقاله زیر عناوین فرعی چون: چارگروپ عمده ستمی ها، امیدها کیستند؟ خصوصیات و اهداف امید و امیدها، امیدها را بشناسیم، سایر ستمیها، اصول (انجمن صلح و دموکراسی)، درباره خراسان، مطالب قابل توجهی نوشته میکند. اومی افزاید که نگاه مختصر به است ستمیها کافی است تا بدانیم که ستمیها، همانا تفرقه اندازان، رشوه خواران، جاسوسان و قاچاق بران دیروزی اند که در دوره شاهی و جمهوریت سردار داود آن نظامها را چون موریانه خوردند و فاسد کردند، ملت را به ستوه و نارضایتی کشاندند و اکنون در امریکا و غرب، غرق در عیش و نوش اند و در مذمت آن نظامها و اقوام شریف افغانستان مقاله مینویسند. [۱]

همزمان با تسوید قانون اساسی جدید در ۲۰۰۴، طرح فدرالی ساختن افغانستان نیز بشدت از سوی گروه مشهور به ستمی ها به پیش کشیده شد و در وصف نظام فدرالی تا توانستند داد سخن دادند، در این کارزار تبلیغاتی داکتر عنایت الله شهرانی و برادرش نعمت الله شهرانی معاون رئیس جمهور کرزی در دولت موقت، لطیف پدram کاندید ریاست جمهوری افغانستان، بصیر کامجو، بشیر بغلانی، دستگیر پنجشیری، قوی کوشان و چند همکار قلمی دیگر جریده امید نقش محوری داشتند. اما

^۹ - آئینه افغانستان، شماره ۱۰۲، ص ۱۸-۲۲

تمام این تلاشها، اعم از طرح فدرالی کردن نظام سیاسی تا تغییر نام کشور و تغییر هویت ملی، از سوی شخصیت های آگاه و دانشمندیان که به نیات شوم این گروه پی برده اند، با نوشتن مقالات تحلیلی و محققانه و علمی خود نقش بر آب گردید. بدین معنی که اولاً نظام سیاسی کشور در قانون اساسی جدید، یک نظام جمهوری ریاستی از سوی لویه جرگه پذیرفته شد و اولین تیر دشمنان وطن که عبارت از تثبیت نظام فدرالی بود، به خطا رفت و سپس دومین تیر شان که همانا تعویض نام کشور به "خراسان" یا "آریانا" باشد، نیز به هدف نخورد و حتی کسی جرئت پیشنهاد آن را در طرح قانون اساسی کرده نتوانست و بنابراین سومین تیرشان که همانا تغییر هویت ملی باشد، نیز به تاریکی نشست و کلمه "افغان" یک بار دیگر به حیث هویت ملی باشندگان افغانستان در قانون اساسی تسجیل شد.

مطالعه نوشته های اشخاصی چون داکتر لعلزاد بدخشی و لطیف پدram و کهگدای و مجیب الرحمن رحیمی و عبدالحمید محتاط و غیره، سبب شد تا مقالات توضیحی و جوابیه هایی در رد اینگونه نظریات گمراه کننده ارائه دهم و سپس آنها را در یک مجموعه گرد آورم و در فرا دید قضاوت خوانندگان ارجمند قرار بدهم. این پاسخها به اثبات میرساند که نظریه یهودی بودن افغانها، اولاً یک نظریه بی پایه است و برعکس افغانها متعلق به گروه نژادی آریائی اند که قرنها قبل از مهاجرت یهودیها به سرزمین غور، از شمال آمو دریا ابتدا به بلخ یا باختر آمده و بعد به جنوب هندوکش، در وادیهای رودخانه کابل و کرم و گومل و ارغنداب و هیرمند و ترنک و غیره دره ها و کوه پایه های سپین غر (سفیدکوه) و تورغر (سیاه کوه) و دامنه های کوه های سلیمان متمکن شده اند و از قدیمی ترین باشندگان این سرزمین بشمار میروند. و ثانیاً همین قوم قدیمی آریائی (پشتونها) است که مدتها قبل از عهد امیر عبدالرحمن خان هم در هند شالوده سلطنت های مستقل لودی و سوری را بنیاد گذاشتند و هم در افغانستان کمر وحدت بستند و با شجاعت و دلیری کم نظیری، یوغ سلطه بیگانگان مستبد و غارتگر را از گردن بدور انداختند و طبل آزادی کوفتند و حاکم بر سر نوشت خود شدند. و سرانجام برویرانه های خراسان تاریخی که از زمان یورش مغولان چنگیزی در ۱۲۱۷ میلادی دیگر نامش متروک شده بود، کشوری به اسم افغانستان بنیاد نهادند (۱۷۴۷) که از آمو دریا تا بحیره عمان و از دهلی تا دریای خزر در غرب خراسان را دربر میگرفت و افغانستان موجوده بخش کوچکی از آن امپراتوری بزرگ است.

آقای انجنیر معروفی مقالته مفصل زیر نام: "افغان، افغانی، افغانستانی" دارد و در آن مینگارد: «.. یک حلقه خاص از افغانان خارج از افغانستان، که تعلیم یافته و با اصطلاح روشنفکر هم هستند، دانسته یا ندانسته زیر تاثیر بیگانگان کینه توز و فتنه انگیز رفته و چنین مسایل را دامن میزنند. اینان غمین اند و ماتم میکنند که از قرن هژدهم به بعد، افرادی از قوم پشتون - و بزعم غلط ایشان «قوم پشتون» - بر افغانستان حکمرانی کرده اند، اما باکی ندارند و چرت شان خراب نمیشود، که تنها از ظهور اسلام بدینسو، اعراب، خاندانهای ترک نژاد (غزنوی و سلجوقی)، مغولان، تیمور و احفادش و تیموریان هند، بیشتر از هشت قرن بر این سرزمین حکم چلانده اند. اینان اصلاً دل خوش ندارند که بر ویرانه های خراسان، کشوری بنام «افغانستان» سر بلند کرد، که خدایش همیشه سر بلند داراد! اینان شاید آرزو میکردند، که کاش این وطن - خاک بدهن بدخواهان افغانستان - در حال تجزیه و زیر

سیطره فارس صفوی و شیانیان ماوراء النهر و هند باری می بود، هرگز مستقل نمیگشت و تمامیت ارضی نمی یافت. اینان دیده ندارند و تحمل کرده نمیتوانند، که فردی از قوم پشتون، که مانند اقوام دیگر کشور، یک قوم شریف و اصیل این سرزمین است، کشوری را بنیاد نهاد. اگر اینطور نیست پس چرا بخود نبالیم، که فردی از باشندگان اصیل این خطه پاک، قد علم کرد و دولت مستقلی را تشکیل داد؟ چرا افتخار نکنیم که احمدشاه درانی - که کاملاً برحق «احمدشاه بابای کبیر» لقب گرفته - از قلزم خرابه های خراسان و از اجزای مجزای آن، کشوری ساخت، که امروز بنام «افغانستان» یاد میگردد. بلی، باید افتخار کنیم که در این سرزمین افتخارآفرین، پس از دوصد و پنجاه سال اضمحلال و تجزیه و تسلط غیر، بالاخره مردی پیداشد، بلی مردی پیداشد و کشور مستقلی را تاسیس کرد و حدود و ثغور طبیعی برایش داد. در جایی خوانده بودم که یک مؤرخ نامدار غرب زمین، برخاستن افغانستان را از خرابه زار خراسان «معجزه تاریخ» خوانده بود. بپا خاستن یک کشور مستقل و مقتدر از عظام رمیم خراسان، واقعاً معجزه و درخور هرگونه شکر گزاری و سپاس است. اگر احمدشاه بابای ابدالی از یکی از اقوام دیگر این وطن مقدس برمخاست و نام کشور ما مثلاً ترکستان یا هزارستان و یا تاجیکستان می بود، آیا بازهم این غال مغال (قال مقال) و قیل و قال و اوایلا وجود میداشت؟ «گمان نکنم» جواب منست. تمام هیاهو و داد و فریاد و علالاتی که پس از فروپاشی سلطنت خاندان محمدزائی در وطن ما موج میزند و مود روز گشته، فقط از همان یک عقده عمیق و از نگاه بد بین ایشان «زخم ناسور تاریخی» برخاسته. ^{۱۰}

آیا افغانستان هویت قومی دیگران را سلب میکند؟

انجنیرخلیل الله معروفی دربخشی دیگر همان مقاله «افغان،افغانستان، افغانستانی» به کسانی که فکر میکنند افغانستان از آنها سلب هویت کرده است چنین بجا و معقول پاسخ میدهد: «آنچه را درینجا بصراحت میتوانم بگویم، اینست که نام کنونی وطن ما [افغانستان] از هیچ شهروند و باشنده آن سلب هویت نمیکند. و اگرچنین میبود، نصف مردم دنیا بی هویت میشدند، چون نام بسا کشور های جهان، بحساب یک قوم گذاشته شده است... اگر مثال بزیم: تاجیکستان- سرزمین تاجیکها، اوزبکستان- کشور اوزبکها، ترکمنستان- دیار ترکمنها، قزاقستان- مملکت قزاقها، قرغزستان- سرزمین قرغزها، ترکیه- سرزمین ترکها، فرانسه - کشور فرانکها(قومی از نژاد جرمن که در زبان عام ما فرنگ یافرنگی گفته میشود)، روسیه(فدراسیون روسیه)- کشور روسها، بنگله دیش- دیار بنگالیها، تایلند- مملکت تی ها، جمهوری چک- کشورچک ها وغیره. چرب وشیرینتر از اینها «عربستان سعودی» است، که تمام کشور بنام یک خاندان خوانده میشود. درتاجیکستان، نصف مردم قومیت تاجیک ندارند، در هندوستان بیشتر از دوصدمیلیون مسلمان زندگی دارند، در قزاقستان چند میلیون روس و آلمانی وغیره هم میزیند. بیست میلیون ترکیه را کردها تشکیل میدهند. در ایران (سرزمین آریانیان) چند میلیون عرب (سامی) و چند میلیون ترک وترکمن و [بلوچ] ووابستگان تورانی وجود دارند. در فدراسیون روسیه (متشکل از

۱۰ - انجنیر خلیل الله معروفی، «افغان، افغانی، افغانستانی» (بخش چهارم)، سایت فردا، جولای ۲۰۰۴

۸۸ (جمهوریت و ناحیه) دهها میلیون تاتار و قزاق و چیچن و انگوش و غیره، جزء باشندگان آن سرزمین فراخند. در سرزمین چک بیشتر از سه میلیون آلمانی زندگی دارند، در عربستان سعودی، ۹۹ اعشاریه ۹۹ درصد مردم مستقل از آل سعوداند. بیائید که کمی فراخ تر بیندیشیم، تنگ نظری را از سر بر کنیم، کمی از تعقل و تدبیر کار بگیریم، خود را از مفاهیم حقوقی جهانی اندکی آگاه سازیم.»

آقای معروفی برای جلوگیری از تفرقه های قومی اینطور مینویسد: «... همه ما خود را در خارج افغانستان "افغان" میخوانیم و در پاسپورت های ما "تابعیت" ما را «افغان» نوشته اند، تمام ممالک جهان اتباع افغانستان را بنام «افغان» می شناسند. بلی ما به هویت ملی «افغان» استیم، ولی به هویت قومی، پشتون، و تاجیک و هزاره و اوزبیک و ترکمن و... و به هویت دینی مسلمانیم و هندو و یهود و نصارا... و به هویت مذهبی سنی و شیعه و به هویت زبانی، دری زبان و پشتوزبان و ترکی زبان و غیره. همه هویت های جزئی در هویت کلی، که هویت ملی ماست، ذوب میشوند و اندماج می یابند.»^{۱۱}

از توضیحات منطقی و مستند و عینی جناب معروفی معلوم و واضح میگردد که افغانستان هویت قومی و دینی هیچ قوم و طایفه ای را سلب نکرده و نمیکند و آنانی که میگویند نام افغانستان هویت قومی سایر اقوام را نفی میکند دروغ میگویند و به تحریک دشمنان میخوانند آب را خت کنند و ماهی دلخواه خود را بگیرند. به همین دلیل بود که در عهد حکومت سهامی اشرف غنی و عبدالله عبدالله هنگامی که مساله حذف کلمه افغان از تذکره های الکترونیکی در پارلمان مطرح گردید جمعی از افغانهای وطن دوست در کابل دست به تظاهرات وسیعی زدند که در رهبری آن پوهاند اسماعیل بون و جنرال طاقت و دکتور حلیم تنویر قرار داشتند و بدولت اخطار دادند که عواقب خطرناک حذف کلمه افغان از کارت شناسایی بدوش داکتر غنی و داکتر عبدالله خواهد بود! نتیجه این تظاهرات این بود که پارلمان وجود کلمه افغان را در تذکره های پذیرفت و تظاهرات مردم هوادار کلمه افغان ختم شد.

در همینجا بجواب افغانستان ستیزانی چون لطیف پدram و خالق لعلزاد بدخشی و همفکران شان خاطر نشان میسازم که نام افغانستان چه از ۱۷۴۷ گذاشته شده باشد و چه از زمان امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۸۰ رسمیت یافته باشد، نکته بسیار مهم اینست که این نام امروزه در جهان و نقشه دنیا و نزد مجامع بین المللی یک نام پذیرفته شده و مسجل شده است و به آدرس این نام و مردمان آن صدها و هزاران مقاله و کتاب و نشریه نوشته و چاپ شده است. جاگزینی نام دیگری برای این کشور، نه تنها دردی را دوا نمیکند، بلکه بر مشکلات دولت و ملت می افزاید، افتراق قومی را دامن میزند و تفاهم ملی را خدشه دار میسازد. (۲/۵/۲۰۱۶)

۱۱ - انجنیر خلیل الله معروفی، "افغان، افغانی، افغانستانی"، آئینه افغانستان، شماره ۹۵

تعليقات:

در این تازگیها دکتر خالدي دو مقاله ممتع زیر عناوين "تراژدی روشنفکر تاجیک" و «رد جعلیات خالق لعلزاد» نوشته است. او در نقد دومی درباره علل و انگیزه های موقف ضد ملی لعلزاد می نویسد: «بخش اول نقد بر کتاب [خالق لعلزاد]، طی مقاله زیر عنوان "تراژیدی روشنفکر تاجیک" به تاریخ ۱۳ آگست همین سال آغاز کردیم. در بخش اول گفته شد، که لعلزاد در مدت بیش از یک دهه گذشته یک چهره شناخته شده ضد افغان، ضد پشتون و ضد افغانستان برای جامعه روشنفکر افغان و بخصوص پشتون بوده است. مشتریان و خریداران هجویات لعلزاد قشر خاصی از جوانان و روشنفکران بدام افتیده تاجیک در دام ایدئولوژی برتری جویی فارسیزم ایران بزرگ و موجودیت ستم ملی در افغانستان اند. لعلزاد و همقطاران او برای بیان دیدگاه نفرت بار خود در مورد فرهنگ پشتونها و تحریف و جعل تاریخ پر افتخار افغانستان، روایت ایرانیها را در مورد تاریخ افغانستان و مردم آن نشخوار میکنند. مؤرخین ناسیونالیست و توسعه طلب ایرانی سرزمین افغانستان امروزی را شامل قلمروهای شرقی ایران بزرگ دانسته و موجودیت کشور و دولت مستقل افغانستان را ناشی از بازیهای استعمار انگلستان در قرن نهم دانسته و معتقد اند که افغانستان در سال ۱۸۵۷م بعد از عقد معاهده پاریس میان انگلستان و دولت قاجاری فارس از پیکر ایران جدا گردید، چون انگلیسها با امضای این معاهده از دولت فارس تعهد گرفتند، که از هرگونه ادعای ارضی بالای افغانستان صرف نظر نموده استقلال آن را به رسمیت بشناسند. این همان مطلبی است که خالق لعلزاد در پیشگفتار کتاب خود بر آن تأکید دارد و در چهار نتیجه گیری کلی در کتاب خود، آنها را بیان میکند. در این کارزار لعلزاد کوشیده است تا با این کتاب خود برای به کرسی نشاندن این بار نفرت قومی در میان تاجیکان در برابر پشتونها یک مرجع و مؤخذ اکادمیک ارایه کند. با آنکه به سختی میتوان نوشته یک تکنیشن ذغال سنگ تحصیل یافته در اتحاد شوروی سابق را که به یکباره گی در عمر بازنشستگی پروفیسور تاریخ شده، یک اثر تاریخی اکادمیک قلمداد کرد! بی جهت نیست، که در این اقدام نامقدس چهره های معروف ضد «افغان» و ضد «افغانستان» مانند عزیز آرینفر، مهندس جمال، دوکتور رضائی، دوکتور امیرزاده و دوکتور مرادی با او همکاری و حمایت کرده اند.»^{۱۲}

[همه این افراد افغان و افغانستان ستیز، تحصیل کرده در اتحاد شوروی سابق اندیا در انگلستان، که هر دو قدرت استعماری بعد از تجاوز بر افغانستان از سوی افغانها شکست خورده و سرشکسته از کشور مآخراج شده اند. و این افراد به ظن قوی در خدمت سرویس های استخباراتی این کشورها قرار دارند.]

نویسنده ادامه میدهد: «در بخش اول نقد کتاب گفته شد، که روشنفکران افتیده در دام عنکبوت اندیشه های ستمی، باتکیه به توسعه طلبی ناسیونالیزم ایران بزرگ در پشتون ستیزی، افغان ستیزی، دری ستیزی و در نهایت مانند خالق لعلزاد، در افغانستان ستیزی تاحدی جلو رفته اند، که با طرد «هویت افغان»

^{۱۲} -دکتر نور احمد خالدي، رد جعلیات خالق لعلزاد، افغان جرمن آنلاین، نیز دعوت میداد ۲۴، ۲۷ آگست ۲۰۲۴

در سطح جهانی به آدمهای بی هویت بی وطن و بی دولت مبدل شده اند. در حالیکه ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان از اوایل قرن هژده هم به این طرف با هویت مستقل افغانی آن، مجزی از هویت ایرانی، هندی و ترکی که عمدتاً متکی بر اسلام حنفی و فرهنگ افغانی متشکل از عناصر پشتونولی و فرهنگ دری خراسانی است در سطح جهانی و در صدها کتاب معتبر تاریخی به قلم بزرگترین جهان گردان، سیاسیون، دانشمندان، دیپلماتها، جغرافیه دانان معروف عالم و مسجل گردیده است. این معروفیت به حدی است، که در جهان امروز به سختی فردی تعلیم یافته و با اطلاعی را میتوان [یافت] که از افغانستان به عنوان «گورستان امپراطوریهها» بی خبر باشد...»^{۱۳}

داکتر خالدی می افزاید: «در بخش اول نقد گفته شد، که هدف تبلیغات ضد افغان و ضد افغانستان در حقیقت دادن پایه های تاریخی، اجتماعی و سیاسی به ادعاهایی است، که لبه تیز آن متوجه نیل به اهداف زیرین اند: تزلزل و ایجاد شک و تردید در هویت ملی مردم افغانستان، شکستن سمبول های ملی مانند اسم کشور، بیرق ملی، موجودیت ملت افغانستان، تحریف و جعل تاریخ کشور، بدنام کردن شاهان و امیران کشور، شکستن پایه های وحدت ملی با اشاعه خراسان طلبی و در نهایت تخریب و سقوط دولت و کشور افغانستان می باشد. همچنان در بخش اول توضیح شد، که موضع گیری ضد ملی این افراد از کجا سرچشمه می گیرد. توضیح گردید که این عناصر روایت ایرانی از ایجاد کشور افغانستان را تکرار میکنند.

حقیقت آن است که ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان از قرن هژده هم، بخصوص با اعلان پادشاهی احمد شاه ابدالی (درانی) در سال ۱۷۴۷م، به این طرف با هویت مستقل افغانی آن که عمدتاً متکی بر اسلام حنفی و فرهنگ افغانی متشکل از عناصر پشتونولی و فرهنگ دری خراسانی است، نه تنها با آرمان های توسعه طلبانه برتری فارسی و ناسیونالیزم ایران بزرگ در تضاد قرار دارد بلکه مانعی در راه بسر رسیدن آرمان ها و اهداف سیاسی آن نیز می باشد. اگر تغییر موجودیت دولت افغانستان در شرایط جهان معاصر برای ایرانیها مقدور نیست، آنها به کمک مستقیم عمال خود و کمک غیرمستقیم ستمیها، شورای نظاریها و تنظیمهای جهادی هزاره شیعه که از ایران کمک پولی، نظامی، تعلیمی و تبلیغاتی میشوند، در صدد تغییر هویت دولت افغانستان به نفع منافع ستراتژیک خود هستند. آنها این کار را از طریق یک هجوم گسترده فرهنگی انجام میدهند. ایرانیها را در این هدف اشخاصی مانند لعلزاد، آریفر، مجیب رحیمی، نجیب بارور، لطیف پدram و امثال آنها که خود را ایرانی و متعهد به آرمانهای ایران بزرگ میدانند، کمک میکنند.^{۱۴}

و اما در همینجا میخوام بجواب افغانستان ستیزانی چون لطیف پدram و خالق لعلزاد بدخشی وهمفکران شان خاطر نشان سازم که نام افغانستان چه از ۱۷۴۷ گذاشته شده باشد و چه از زمان امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۸۰ رسمیت یافته باشد، نکته بسیار مهم اینست که این نام امروزه در جهان

^{۱۳} - داکتر نور احمد خالیدی، همان مقاله

^{۱۴} - داکتر نور احمد خالیدی، همان مقاله

و نقشه دنیا و نزد مجامع بین المللی یک نام پذیرفته شده و مسجل شده است و به آدرس این نام و مردمان آن صدها و هزاران مقاله و کتاب و نشریه نوشته و چاپ شده است. جاگزینی نام دیگری برای این کشور، نه تنها دردی را دوا نمیکند، بلکه بر مشکلات دولت و ملت می افزاید، افتراق قومی را دامن میزند و تفاهم ملی را خدشه دار میسازد.

مشکل کشور ما (جهل، بیسوادی و مرض و فقر و خرافه پسندی و عدم سهمگیری زنان در حیات اقتصادی و فرهنگی جامعه) است نه وجود نام آن که با تغییر دادن آن علاجش ممکن گردد و فقر و تنگدستی و مرض و بیماری و جهل و بیسوادی، خرافه پسندی و تعصبات زبانی و قومی نابود گردد. سطح شعور اجتماعی و فرهنگی مردم ما بیک باره بالا برود و دموکراسی و عدالت اجتماعی، جانشین بی عدالتی ها و استبداد و خود سری ها شود. درد کشور ما را بایستی در سنتها و باورهای خرافی و آداب و رسوم قومی و محلی و تعصبات مذهبی و فقدان سواد یا بی سوادی و عدم دسترس به دانش و تخنیک معاصر دانست. تازمانی که سطح آگاهی و شعور اجتماعی مردم ما نسبت به آنچه هست بالا نرود و از دانش و تخنیک معاصر بی بهره باشد، با تغییر نام کشور جامعه ما از فقر و بدبختی تاریخی نجات پیدا نخواهد کرد.

باری داکتر اکرم عثمان نوشته بود: «مردم ساکن در افغانستان کنونی از چند هزار سال باین طرف در واحد های مختلف سیاسی- جغرافیایی باهندی ها، ایرانی ها، و باشندگان ماوراء النهر و دیگران همزیستی داشته است و قلمروی که این ملل و نحل در آن زیسته اند همواره تحت تاثیر حرکات تاریخی، دستخوش تحول بوده و قدرت سیاسی یکی پی دیگر از دستی بدستی، از عشیره یی به عشیره یی و از قومی به قومی رسیده است. از همین جا، نه یگانه، بلکه مهمترین عامل تاسیس و تشکیل این کشورها عنصر تهاجم و غلبه بر یکدیگر بوده است...»^{۱۵}

بدینسان روشن میگردد که تاریخ و جغرافیای کشور ما مانند اکثر کشور های جهان با قهر و غلبه شکل گرفته و با سر پنجه جبر و خشونت، در چار چوبه مرزهای موجود قرار داده شده است. افغانها در پهلوی سایر کسانی که خود را در سرنوشت این کشور شریک میدانند، از کشور خود، و از نام و هویت تاریخی خود دفاع خواهند نمود و به دهن کجیهای بچگانه از جا نمی جنبند و مثل کوه بر جایگاه خویش استوار و پایدار خواهند ماند و پرازیت پراکنی این گروه نیز جایی را نخواهد گرفت. پایان

آرشیف: مقالات کاندید اکادمیسن سیستانی